

مختار نامه عطار نیشابوری  
باب بیست و چهارم: در آنکه مرک لازم و  
روی زمین خاک رفتگان است

## فهرست مطالب

- شماره ۱: شیراجلت چو در کمین خواهد بود ۳
- شماره ۲: کیرم که ترا لطف الاهی آمد ۴
- شماره ۳: چون روی تو در حلاک خواهد بودن ۵
- شماره ۴: از آتش دل چو دود بر خواهی خاست ۶
- شماره ۵: زان پیش که در عین هلاکت فکنند ۷
- شماره ۶: تا کی به نظاره جهان خواهی زیست ۸
- شماره ۷: گاهی به قبول خلق خواهی آویخت ۹
- شماره ۸: کرد کوهی مقیم و کرد دشتی ۱۰
- شماره ۹: چون رفتن بقیاس داری در پی ۱۱

- شماره ۱۰: ره بس دور است توشه بردار و برو  
۱۲
- شماره ۱۱: حر رنگ که مکن است آمیخته گیر  
۱۳
- شماره ۱۲: کیرم که جهان به کام دیدی و شدی  
۱۴
- شماره ۱۳: ای آنکه ز نفس شوم در آ کفتی  
۱۵
- شماره ۱۴: بس کس که ز کوچه هوس بر نماند  
۱۶
- شماره ۱۵: قومی که به خاک مرگ سرباز نهند  
۱۷
- شماره ۱۶: دو چشم ز اشک خیره میاید کرد  
۱۸
- شماره ۱۷: تا چند ز مرگ خویش غمناک شوی  
۱۹
- شماره ۱۸: ماتم زدگان عالم خاک هنوز  
۲۰
- شماره ۱۹: دنیا مطلب مباش مغرور ازو  
۲۱

- شماره ۲۰: خلقتد به خاک بعد آورده  
۲۲
- شماره ۲۱: چون رفت ز جسم جوهر روشن ما  
۲۳
- شماره ۲۲: بس داغ که چرخ بردل ریش کشید  
۲۴
- شماره ۲۳: دل کز سر عمر سرنگون بر میخواست  
۲۵
- شماره ۲۴: زین بحر که در نهاد آمد تا سر  
۲۶
- شماره ۲۵: بس خون که دلم اول این کار بریخت  
۲۷
- شماره ۲۶: در حبس و جود از چه افتادم من  
۲۸
- شماره ۲۷: تن از دو جهان بس که حجابی برداشت  
۲۹
- شماره ۲۸: خلقتی که دین جهان پدیدار شدند  
۳۰
- شماره ۲۹: بس عمر عزیزای دل مسکین که گذشت  
۳۱

- شماره ۳۰: در داکه حنای چرخ پیوسته ماند ۳۲
- شماره ۳۱: ای دل دانی که کار دنیا گذریست ۳۳
- شماره ۳۲: هر ذره که در وادی و در کساریست ۳۴
- شماره ۳۳: اجزاء زمین تن خردمندان است ۳۵
- شماره ۳۴: هر خاک که در جهان کسی فرسوده است ۳۶
- شماره ۳۵: لاله زرخی چو ماه سینم من ۳۷
- شماره ۳۶: پیش از من و تو سپرو جوانی بودست ۳۸
- شماره ۳۷: دی خاک همی نمود با من تندی ۳۹
- شماره ۳۸: هر کوزه که بخود به دامن باز نم ۴۰
- شماره ۳۹: بر بستر خاک خفتگان سینم ۴۱

- شماره ۴۰: هر سبزه و گل که از زمین بیرون رست ۴۲
- شماره ۴۱: برفرق تو هر حادثه تیغی دگرست ۴۳
- شماره ۴۲: ای اهل قبور! خاک گشتید و غبار ۴۴
- شماره ۴۳: از مرک، چو آب روی د نخواهم شد ۴۵

## شماره ۱: شیراجلت چودر کمین خواهد بود

در خاک فتادنت یقین خواهد بود	شیراجلت چودر کمین خواهد بود
قسمت ز زمان دوگزین خواهد بود	در دور زمان مساز املاک و بدان

## شماره ۲: کیرم که ترا لطف الاهی آمد

کیرم که ترا لطف الاهی آمد	در ملک تو ماه تابۀ ماهی آمد
در هر وطنی سرای و باغی چه کنی	میسنداری که باز خواهی آمد



## شماره ۳: چون روی تو در هلاک خواهد بودن

چون روی تو در هلاک خواهد بودن	قسم تو دو گز مغاک خواهد بودن
بر روی زمین چند کنی جای و سرای	چون جای تو زیر خاک خواهد بودن

## شماره ۴: از آتش دل چود و دبر خواهی خاست

از آتش دل چود و دبر خواهی خاست	وز راه زیان و سود دبر خواهی خاست
وین کلبه که ایمن اندر او نشستی	ایمن نشین که زود دبر خواهی خاست

## شماره ۵: زان پیش که در عینِ هلاکت کُنند

زان پیش که در عینِ هلاکت کُنند      بختن همه پاک، بو که پاکت کُنند  
زیرا که ز روزگار روزی چندی      بر تو شمرند و پس به خاکت کُنند

## شماره ۷: تکی به نظاره جهان خواهی زیست

تکی به نظاره جهان خواهی زیست	فارغ ز طلسم جسم و جان خواهی زیست
یک دژه به مرگ خویش برکت نیست	پنداشت های که جاودان خواهی زیست

## شماره ۷: گاهی به قبول خلق خواهی آویخت

گاهی به قبول خلق خواهی آویخت      گاهی به عصا و دلق خواهی آویخت  
از بهر شکم روز و شبان در تک و پوی      خود را به گلو و خلق خواهی آویخت

## شماره ۸: کرد کوهی مقیم و کرد دشتی

کرد کوهی مقیم و کرد دشتی	بر خاک گذشتگان مجاور گشتی
بر خاک تو بگذرند ناآمدگان	چندان که تو بر گذشتگان بگذشتی

## شماره ۹: چون رفتن بپتیاں داری در پی

چون رفتن بپتیاں داری در پی	چندانک روی هراس داری در پی
ای خوشهٔ سرسبزی سرمغراز	چون میدانی که داس داری در پی

## شماره ۱۰: ره بس دور است توشه بردار و برو

ره بس دور است توشه بردار و برو	فارغ نشین تمام بردار و برو
تا چند کنی جمع که تا چشم زنی	فرمان آید که جمله بگذار و برو



## شماره ۱۱: هر رنگ که ممکن است آمیخته گیر

هر رنگ که ممکن است آمیخته گیر	هر قهوه که ساکن است انگشته گیر
وین روی چو ماه آسمانت بدین	از صرصر مرک در زمین ریخته گیر

## شماره ۱۲: کیرم که جهان به کام دیدی و شدی

کیرم که جهان به کام دیدی و شدی	زلف همه دلبران کشیدی و شدی
چیزی که ترا هوا بر آن میدارد	انگار بدان همه رسیدی و شدی

## شماره ۱۳: ای آنکه ز نفس شوم در آکفتی

ای آنکه ز نفس شوم در آکفتی	وز آرزوی روی بتان در تنفی
امکار که هر چه آرزو میکند	دریافتی و گذاشتی و رفتی

شماره ۱۴: بس کس که ز کوچهٔ هوس برنامد

بس کس که ز کوچهٔ هوس برنامد	تا از دو جهان به یک نفس برنامد
از بس که دین بادیهٔ بی سروپای	رفتند فرود و هیچ کس برنامد

## شماره ۱۵: قومی که به خاک مرگ سرباز نهند

قومی که به خاک مرگ سرباز نهند      تا حشر ز قال و قیل خود باز نهند  
تا کی کوئی کسی خبر باز نداد      چون میخبرند از چه خبر باز دهند

## شماره ۱۶: دو چشم ز اشک خیره میاید کرد

از بس که غم ذخیره میاید کرد	دو چشم ز اشک خیره میاید کرد
روئی که به خاک تیره میاید کرد	تا چند به آب پاک روشن داریم

## شماره ۱۷: تاچند زمرک خویش غمناک شوی

تاچند زمرک خویش غمناک شوی	آن به که ز اندیشه خود پاک شوی
یک قطره آب بودهای اول کار	تا آخر کار، یک کف خاک شوی

## شماره ۱۸: ماتم زدگان عالم خاک هنوز

ماتم زدگان عالم خاک هنوز	می خاک شوند در غم خاک هنوز
چندان که تهی شود این پشت زمین	پرمی نشود این شکم خاک هنوز



## شماره ۱۹: دنیا مطلب مباحث مغرورازو

خود را بین زمک مجورازو	دنیا مطلب مباحث مغرورازو
وین طرفه نکرکه ماچنین دورازو	نزدیکتر از زمک به ماچیزی نیست

## شماره ۲۰: خلتنبه خاک پعد آورده

خلتنبه خاک پعد آورده	از حکم ازل رای ابد آورده
ای بس که بگردد و دیوار فلک	ماروی به دیوار محد آورده

## شماره ۲۱: چون رفت ز جسم جوهر روشن ما

چون رفت ز جسم جوهر روشن ما      از خار دینخ پر شود گلشن ما  
برابر و ندوینج کس نشاند      تازی بر زمین چه می رود برتن ما

## شماره ۲۲: بس داغ که چرخ بر دل ریش کشید

بس داغ که چرخ بر دل ریش کشید      بس جان که به رای سوختن بیش کشید  
بس شخص شریف و سینه بی غصه      کاین خاک نهنک در دم خویش کشید

## شماره ۲۳: دل‌کز سر عمر سر نکون بر می‌جاست

دل‌کز سر عمر سر نکون بر می‌جاست	از هر مویش چشمه خون بر می‌جاست
این بلبل روح بر سر گلبن جسم	از بهر چه می‌نشست چون بر می‌جاست

## شماره ۲۴: زین بحر که در نهاد آمد تا سر

زین بحر که در نهاد آمد تا سر      فرخ دل آنکه شاد آمد تا سر

جام همه خاک رفتگان عمری      میخست وز جمله باد آمد تا سر

## شماره ۲۵: بس خون که دلم اول این کار بریخت

تا آخر کار چون گل از بار بریخت	بس خون که دلم اول این کار بریخت
چون زرد شد و بزاری زار بریخت	سر سبزی شاخ از چه سبب میایست

## شماره ۲۶: در حبس وجود از چه اقدام من

در حبس وجود از چه اقدام من	کز ننگ وجود خود پیمتادم من
چون من مردم به صد هزاران زاری	از مادر خویشتن چرا زادم من



## شماره ۲۷: تن از دو جهان بس که حجابی برداشت

تن از دو جهان بس که حجابی برداشت      اُمّی شد و دل ز هر کتابی برداشت  
چون مرک ملازمست از هر چه که هست      میتوانم هیچ حسابی برداشت

## شماره ۲۸: خلقی که درین جهان پیدار شدند

در خانه به عاقبت گرفتار شدند	خلقی که درین جهان پیدار شدند
بسیار درآمد و بسیار شدند	چندین غم خود مخور که، همچون من و تو

## شماره ۲۹: بس عمر عزیز ای دل مسکین که گذشت

بس عمر عزیز ای دل مسکین که گذشت	بس کافر کفر و مؤمن دین که گذشت
ای مرده خود حساب کن تا چندند	چندین که درآمد و چندین که گذشت

## شماره ۳۰: دردا که جفای چرخ پیوسته بماند

دردا که جفای چرخ پیوسته بماند	وین جان نفس گسته دل خسته بماند
از بس که فرو خورد زمین خون جگر	بنگر که زمین چون جگر بسته بماند

## شماره ۳۱: ای دل دانی که کار دنیاگذریست

ای دل دانی که کار دنیاگذریست      وقت تو گذشت رو که وقت دگریست  
بر خاک مروبہ کبر و بر خاک نشین      کاین خاک زمین نیست تن سیم بریست

## شماره ۳۲: هرزه که در وادی و در کساریست

هرزه که در وادی و در کساریست      از پیکر هرگز شتهی آثاریست

وین صورتها که بر دود یواریست      از روی خرد چو صورت دلدار است

## شماره ۳۳: اجزاء زمین تن خردمندان است

اجزاء زمین تن خردمندان است      ذرات هوا جله لب و دندان است  
بندیش که حاکی که برو میگذری      کیسوی بتان و روی و بلندان است

## شماره ۳۴: هر خاک که در جهان کسی فرسوده است

هر خاک که در جهان کسی فرسوده است	تنهاست که آسیای چرخش سوده است
هر کرد که برفرق عزیز تو نشست	مقشان، که سرو فرقی عزیز می بوده است



## شماره ۳۵: لاله زرخي چوماه ميسنم من

لاله زرخي چوماه ميسنم من	سبز ز خطي سياه ميسنم من
وان کاسه سرکه بود پر باد غور	پمانه خاک راه ميسنم من

## شماره ۳۶: پیش از من و تو سپرو جوانی بود دست

پیش از من و تو سپرو جوانی بود دست	اندو هکنی و شادمانی بود دست
جرعه مصلن بردهن خاک که خاک	خاک دهنی چون نقل دانی بود دست

## شماره ۳۷: دی خاک، هی نمود با من تندی

دی خاک، هی نمود با من تندی      میگفت که زیر قدمم افکندی  
من، پچو تو بودام، تو خوش ییخبری      زودا که تو نیراین کمر بندی

شماره ۳۸: هر کوزه که میخواید به دهن باز نم

هر کوزه که میخواید به دهن باز نم	کوید بشو تا خبری باز دهم
من، همچو تو بودام درین کوی ولی	نه نیست، می کردم و نه باز رهم

## شماره ۳۹: بر بستر خاک خفتگان میسینم

بر بستر خاک خفتگان میسینم	در زیر زمین نهفتگان میسینم
چندان که به صحرای عدم میگردم	ناآمدگان و رفتهگان میسینم

شماره ۴۰: هر سبزه و گل که از زمین بیرون راست

از خاک یکی سبزه خط گلگون راست	هر سبزه و گل که از زمین بیرون راست
از چشم بتی وز جگری پر خون راست	هر زکس و لاله کنز که و هامون راست

## شماره ۴۱: برفرق تو هر حادثه تیغی دگرست

بر فرق تو هر حادثه تیغی دگرست	در پیش تو هر واقعه میغی دگرست
هر برگ و گیاهی که برون دست ز خاک	از هر دل غم کشته در یغی دگرست

## شماره ۴۲: ای اهل قبور! خاک کشتید و غبار

هر ذره ز هر ذره گرفتید فرار	ای اهل قبور! خاک کشتید و غبار
بی خود شد بید و بنخبر از همه کار	این خود چه سرای است که تار و زشار



شماره ۴۳: از مرگ، چو آب روی د نخواهم شد

از مرگ، چو آب روی د نخواهم شد	با اوبه دو حرف قصه کوتا هم شد
گفتم: «چو شدی کجاست جویم جانا»	گفتا که چه دانم که کجا خواهم شد